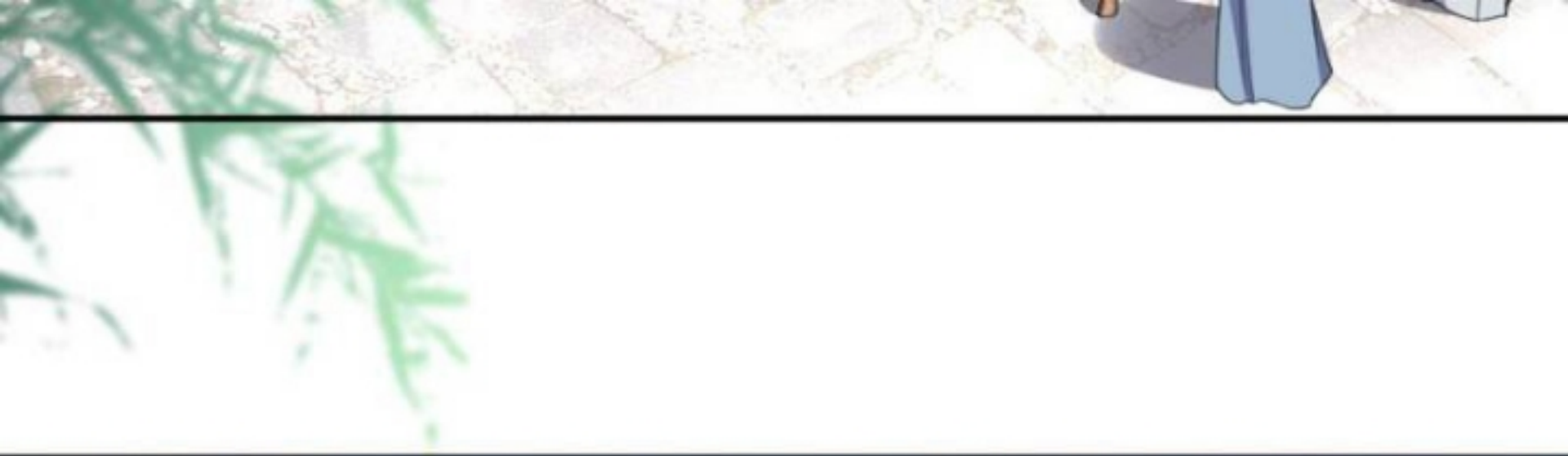




درکناری خانواده شیلیانگ اصلی








حالتون خوبه
بانوی من؟





همین الان یم حس
تنگی نفس
داشتم. نمیدونم چرا.





فقط... احساس بدی
دارم. اتفاق بدی
ممکنه تو راه باشه.

عاليا حضرت پرنسس.



ما عمارت شيانگ مورو
براتون تمیز
کردیم، پرنسس. لطفا
دنبالمون بیاین.



مادام ژائو، از آخرین
باری که دیدمتون
لاغرتر شدین.


یان دیگه
رفته. لطفا تسلیت
منو پذیرا باشید.






سعی نکن مخفیانه نظرم رو
جويا بشی پرنسس. یان من
دیگه رفته، و آینده وو هم
نابود شده..





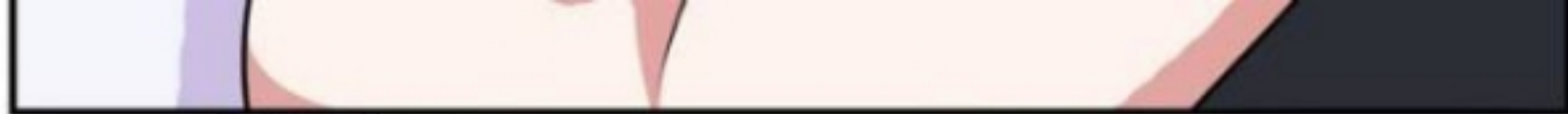
ولی اونها خودشون برای
خودشون دردسر آوردن. پس من
جرات ناراحت کردن شما رو
ندارم، پرنسس.



پس همیشه لطفا از من و
تنها پسر
بگذرین، پرنسس؟

شما زیادی
نگرانین، مادام.



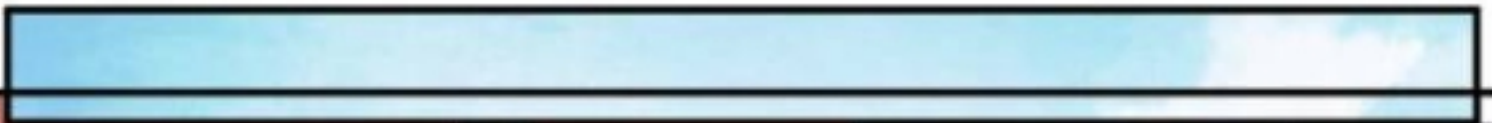


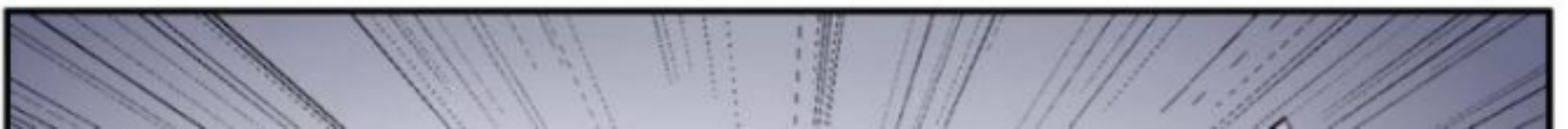
به هر حال، ما به
خانواده ایم.

تمام تلاشمو میکنم که
کاری که از دستم
برمیاد رو انجام بدم.









همه دخترایی که این سالها به همه
همه فرستاده شدن تا از دواج سیاسی
داشته باشه باکره نبودن! مراقب
باش!



بانوی من، منظور مادام
ژائو با این حرف چیه؟






مادام ژائو قصد داره طرف
من رو بگیره. چیزی که
توی این یادداشت گفته
احتمالا حقیقت داره.

این روزها مراقب
درب ورودی باش. و به
هیچ چیزی که اونا
میفرستن لب نزن.

بیا فقط غذایی که
خودمون آوردیم اینجا
رو بخوریم. هوشیار باش!

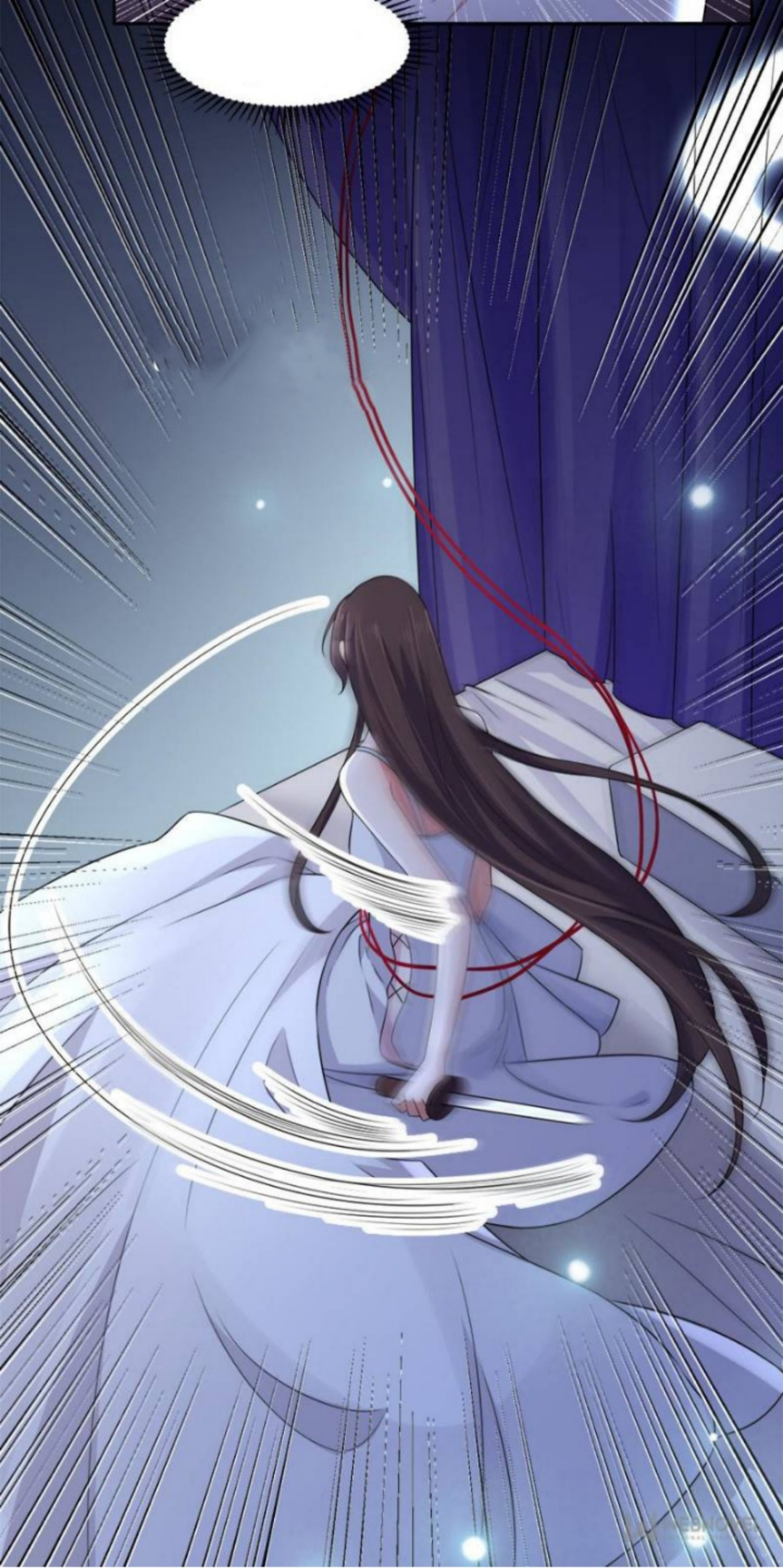


متوجه شدم. همین
الان به بقیه هم
خبر میدم.











..موت!

نمیتونم تکون
بخورم!





لعتنی! چکار کنم؟



دختر کوچولو، هنوزم
خیلی ظالمی.





WEBNOVEL
FICTIONAL STORIES

منم!
سوپرايز!



چی.. این دیگہ چہ
مدل سوپرا اینرہ؟



宜妃天下

乖兽

مترجم: نازنین

تایپرست: **ilin**

کلینر: **ilin**